

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی  
۰۸ می ۲۰۲۴

## جواب «بهرام رحمانی» به سوالات کتبی «بولتن» فروردین ماه حمل- «شورا»!

سه پرسش شماره اول بولتن:

۱. به نظر شما چه عللی سبب سقوط نظام سلطنتی شد؟
۲. به نظر شما مضمون و محتوای انقلاب پنجاه و هفت چه بود؟ چه مطالباتی مردم را به صحنه سیاسی کشاند؟
۳. عروج و تثبیت نظام اسلامی را وابسته به چه عواملی می‌دانید؟



اجازه بدهید در ابتدا تاکید کنم که انقلاب‌ها در تاریخ بشر یک ضرورت تاریخی بودند چرا که حکومت‌ها نه تنها به نیازها و مطالبات و خواسته‌های مردم اهمیتی نمی‌دهد بلکه هرگونه اعتراض مردمی را به وحشیانه‌ترین شکلی سرکوب کرده‌اند چنین روندی به انقلاب منجر می‌گردد. به عبارت دیگر، هنگامی که مطالبات مردم روی هم انباشته می‌رسند و کارد به استخوان مردم می‌رسد آن‌چنان خشمگین می‌شوند که دیگر اهمیتی به سرکوب و سانسور و کشتار حکومت نمی‌دهند، به خیابان‌ها می‌ریزند، در محل‌های کار و ادارات و سربازخانه‌ها و... دست به اعتصاب می‌زنند تا آن حکومت را سرنگون کنند و جامعه دل‌خواه خود را به وجود بیاورند. بنابراین انقلاب اجتناب‌ناپذیر است چرا که انقلاب نه به دستور کسی و سازمان و حزبی آغاز می‌شود و نه توسط آن‌ها از حرکت و پیشروی خود باز می‌ایستد. مهم‌تر از همه، در شرایط انقلابی، همه نیروها و طبقات اجتماعی شرکت می‌کنند تا آلترناتیو طبقاتی خود را در مقابل جامعه و افکار عمومی مردم قرار دهند.

در قرن اخیر جامعه ما ایران دو انقلاب را تجربه کرده است: انقلاب مشروطیت و انقلاب ۱۳۵۷. اولی توسط رضاخان میرپنج و دومی توسط خمینی به شکست کشانده شدند در نتیجه آن خواسته‌ها و مطالباتی که مردم در این دو انقلاب

خواهان تحقق آن‌ها بودند هنوز هم متحقق نشده است. به‌ویژه زنان در حاکمیت رضا خان، پلیس از سر زنان چادرشان را کشید و در دوران خمینی، به زور پلیس چادر بر سر آنان انداخته شد. بنابراین چنین سیاسی، جدا از شرایط تاریخی و تفاوت‌های ظاهری حاکمیت هر دو روی یک سکه هستند چرا که آن‌ها، سیاست‌های خود را به زور پلیس به مردم به‌ویژه زنان تحمیل کردند. در اینجا، شهروندان حق انتخاب آزادانه و داوطلبانه ندارند و به‌طور مطلق، آحاد مردم موظفند از قوانین و سیاست‌ها و ایدئولوژی حاکمیت بدون چون و چرا تبعیت کنند. در غیر این صورت، تهدید و ترو، زندان و شکنجه و اعدام در انتظارشان است. از این‌رو، همه مطالبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم ایران در صد سال اخیر، روی هم انباشته شده‌اند بر این اساس دیر یا زود انقلاب سوم در ایران روی خواهد داد.

انقلابی که با شعار «نان مسکن آزادی» شکل گرفت، به فقیرتر شدن بیشتر مردم و از دست رفتن بیشتر آزادی‌ها منجر شد. انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ از جمله مهم‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم بود که موجب شد یک نظام سلطنتی با قدمت بیش از ۲۵ قرن فروپاشد. پژوهش‌هایی که در موضوعات مختلف صورت گرفته نشان می‌دهد انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷، طبیعی‌ترین وضعیتی بود که می‌توانست برای یک ساختار سیاسی قابل پیش‌بینی باشد. این که چه عللی سبب سقوط نظام سلطنتی شد؟ تحلیل همه آن‌ها در این مطلب کوتاه نمی‌گنجد و به فضای وسیع‌تری نیاز دارد اما علل مختلفی از جمله اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دیپلماسی در سقوط حکومت سلطنتی در ایران دخیل بودند.

در طول حاکمیت پهلوی‌های اول و دوم و یا حاکمیت پدر و پسر، اکثریت کارگران و محرومان جامعه از وضعیت معیشتی خود، سرکوب تشکلهای کارگری و مبارزه طبقاتی برای تحقق عدالت اجتماعی عمیقاً و وسیعاً به تنگ آمده بودند. زنان شاهد اصلاحات فرمایشی از بالا توسط حکومت سلطنتی بودند که فقط زنان طبقه‌های بالا مدنظر داشت و بخش‌های وسیعی از زنان طبقات کارگری، فرودستان شهری و روستائیان از این نوع اصلاحات بی‌بهره بودند و بر رنج و محرومیت‌شان افزوده می‌شد.

هرگونه تلاش برای ایجاد نهادهای مدنی، تشکیل احزاب و سندیکاها کارگری آزاد، مطبوعات آزاد، گسترش فرهنگ نقد و نقدپذیری در جامعه و بحث و تبادل نظر آزادانه در فضای عمومی کشور، توسط ساواک سرکوب می‌شد و سرکوب سیاسی بر کشور سنگینی می‌کرد.

زندان‌ها پر از زندانیان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بود و حکم اعدام‌ها بر قرار بود.

حکومت پهلوی، با سرمایه‌گذاری گسترده نظامی، کشور را به ژاندارم منطقه و قدرت برتر نظامی در خاورمیانه تبدیل کرده بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه صدای هیچ منتقد و مخالفی را بر نمی‌تافت. از سوئی حاکمیت حتی اجازه به اصلاح‌طلبانی مانند جبهه ملی نیز نمی‌داد.

آنچه مسلم و غیرقابل سرپوشی در دوران حاکمیت محمدرضا پهلوی بود نیروهای مذهبی دارای پایگاه وسیع توده‌ها محروم و ناآگاه و دستگاه وسیع تبلیغی و مالی و همچنین هزاران مراکز مذهبی مانند امامزاده‌ها و مساجد در سراسر کشور بودند. دستگاه روحانیت افکار و سیاست‌های خود را آزادانه تبلیغ و ترویج می‌کردند. آن‌ها هم جیره بگیر حاکمیت بودند و هم جیب مردم را تحت عنوان مال امام و خمس و ذکات و غیره خالی می‌کردند.

اساساً دیکتاتورهای اصلاً اجازه نمی‌دهند هیچ‌کس جز آن‌ها تصمیم بگیرد. ایران هم در زمان رضاخان و هم در زمان محمدرضا، پارلمان داشت. اما آیا آن‌ها واقعا اهمیتی به پارلمان می‌دادند و اعتنائی به آن داشتند؟ خیر، اصلاً، انگار نه انگار که پارلمانی وجود داشت. ایران دانشگاه داشت اما استاد و دانشجو در خفقان شدید قرار داشتند و آزادی وجود نداشت.

از زمانی که رضاخان در سال ۱۲۹۹ کودتا کرد، تا سال ۱۳۰۴ که به سلطنت رسید، در تمام کابینه‌های آن دوره‌ها حضور داشت. به‌عنوان مثال وقتی که مجلس چهارم معرفی شد و کابینه را تعیین کرد، مشیرالدوله، رئیس‌الوزرا و رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ بود. در تمام کابینه‌های بعدی نیز رضاخان - تا زمانی که خودش رئیس‌الوزرا شد - وزیر جنگ بود. یعنی در تمام این کابینه‌هایی که تا زمان به‌سلطنت رسیدن او وجود داشت، رضاخان در جایگاه خود ثابت بود، در حالی که بقیه دائم عوض می‌شدند. این مسأله، نکته بسیار مهمی است. به‌خودی‌خود این سؤال مطرح می‌شود: آخر چگونه ممکن است که همه عوض می‌شوند، از صدراعظم گرفته تا وزیر خارجه تا وزیر عدلیه و...، اما رضا خان عوض نمی‌شود. از این‌جا است که گفته می‌شود او مورد حمایت انگلیسی‌هاست. همه می‌توانند قضاوت کنند چرا او در هشت کابینه به‌طور مستمر و بدون هیچ تغییری حضور دارد. تنها تغییری که صورت می‌گیرد، آن است که بعداً رئیس‌الوزرا هم می‌شود و علاوه بر این که نخست‌وزیر است، همچنان وزارت جنگ را هم در اختیار دارد.

در آن موقع شیخ محمد خیابانی در تبریز، میرزا کوچک‌خان در شمال، پسیان در خراسان و تنگستانی‌ها در جنوب، نهضت‌هایی را - آن‌هم همگی در مقابله با بیگانگان - به راه انداخته بودند؛ یعنی اصلاً ایران یکپارچه در وضعیت انقلاب بود و همه قیام می‌کردند تا ایران را از یوغ این سلطه خارجی نجات دهند. اما تمام این قیام‌ها و حرکت‌های انقلابی و مردمی، همه به دست رضاخان سرکوب می‌شوند و از بین می‌روند. او در عوض یک دولت متمرکز نظامی ایجاد می‌کند و این حکومت دقیقاً همان چیزی بود که انگلیسی‌ها می‌خواستند.

رضاخان یک فرد عادی و معمولی و فرزند یک زمیندار کوچک و کم‌درآمد بود، اما در طول بیست‌سال سلطنت، ثروت عظیمی جمع کرد.

محمد رضا شاه نیز همین‌طور؛ چنان‌که وی یکی از ثروتمندترین مردان دنیا شناخته می‌شد. درآمد رضا شاه به هفتصد میلیون تومان در سال می‌رسید که در آن موقع پول بسیار هنگفتی بود و از این مبلغ، هر ساله شصت میلیون تومان به خارج منتقل می‌شد. رضا شاه بالغ بر دو هزار و صد و شصت و هفت روستا را در سراسر ایران تصاحب کرده بود: استان فارس، نوزده ده با دویست خانواده، کرمان صد و نود و یک ده با چهار هزار و دویست خانواده، آذربایجان غربی صد و پانزده ده با شش هزار و سیصد و شصت و پنج خانواده، تهران چهار صد و بیست و پنج ده با چهار هزار و چهار صد و بیست و چهار خانواده، گیلان و مازندران، هزار و دویست و چهل و یک ده با سی و دو هزار و هشتصد و هفتاد و هشت خانواده که جمعا به دو هزار و صد و شصت و هفت پارچه ده با چهل و نه هزار و صد و شانزده نفر جمعیت بالغ می‌گردید و همگی متعلق به شخص شاه بودند. این در حالی بود که رضا شاه در مقطعی از زندگی خود، به معنای واقعی کلمه هیچ‌چیز نداشت.

به‌هر حال رضاخان باید کنار گذاشته می‌شد، چون در اثر تلاش برای حفظ منافع انگلیس در ایران و نیز به‌خاطر استبداد و خودرانی، دیگر از هر لحاظ ماهیت او برای مردم آشکار شده بود و از این‌رو، تاریخ مصرفش تمام‌شده تلقی می‌گردید؛ چراکه دیگر عملاً کاری از او ساخته نبود. از سوی دیگر او در طول جنگ جهانی دوم بیش‌تر به همکاری نزدیک با هیتلر متمایل شده بود و به همین دلیل متفقین او را برکنار کردند.

اما چرا انگلیس به جانشینی محمد رضا شاه، علت رضایت‌دادن تا حد زیادی از آن‌جا ناشی می‌شد که به‌ویژه تحت‌تاثیر شرایط پس از جنگ جهانی دوم، آنان به یک حکومت ضعیف در ایران نیاز داشتند و محمد رضا با توجه به جوان و بی‌تجربه بودن برای این‌کار مناسب بود. شکل‌گیری یک دولت قوی در ایران بدون شک برای منافع انگلیس و سپس آمریکا نفعی نداشت؛ به‌طوری که وقتی دولت مصدق بر سر کار آمد، نفت ملی اعلام شد و دست انگلیسی‌ها از نفت ایران کوتاه گردید و آن‌ها مجبور شدند برای بازگرداندن محمد رضا شاه حتی به کودتا علیه دولت قانونی مصدق متوسل

شوند. بعد از کودتا لازم بود حکومت پهلوی تا حدودی تقویت گردد تا بتواند حاکمیت خود را حفظ کند. ضمن آن که پس از کودتا دیگر نقش امریکا پررنگ شده بود.

از نظر روان‌شناختی محمدرضا پهلوی سخت خودشیفته بود. این خودشیفتگی در طول سال‌های حکومت او به طور ثابت و مداوم رشد می‌کرد و هنگامی که درآمد ایران از محل فروش نفت افزایش یافت، به گونه‌ای فزاینده در مسیر بزرگتر شدن قرار گرفت. این مسأله، به ارضای آشکار بعضی خیالات فرمانروای مطلق تبدیل شد. پیش از آن که درآمدهای نفتی، تحول ایران را تسهیل کند، شاه را به مرز جنون خودبزرگبینی رساند. به‌عنوان مثال، شاه در سال ۱۹۶۲ خطاب به باشگاه مطبوعات ملی در واشنگتن گفته بود: «این شغل پادشاهی برای شخص من چیزی جز دردسر نداشته است. من در طول این ۲۰ سال سلطنت خود، همواره زیر فشار وظایف زندگی کرده‌ام.» واکنش شاه نسبت به این مسأله نه تغییر سیاست‌ها و افکار خودش، بلکه تغییر مردم و اطاعت کورکورانه بود. نگاه او به مردم همان نگاه ارباب به رعیت بود. عواملی وجود داشت که عظمت‌طلبی شاه را در مدت متجاوز از ۳۵ سال سلطنت او همچنان حفظ کرد به ویژه پس از آن که افزایش قابل ملاحظه درآمد نفت، امکان مصرف تجملی دربار را فراهم ساخت، بیش از هر چیز جلب توجه می‌کرد. از جمله علایم و نشان‌ها و مراسم و جشن‌ها، نمادهای قدرت او به شمار می‌آمد. همه موظف بودند او را مورد ستایش قرار دهند. او به عنوان یک فرمانروا با این باور زندگی می‌کرد که مردم او را دوست دارند و مخالفانش نیز جرات و توان عرض اندام در مقابل او ندارند. در حالی که در جریان انقلاب سال ۱۹۷۸-۱۳۵۷، شاه با شگفتی با این واقعیت آشکار مواجه شد که تقریباً تمام مردم ایران خواستار برکناری او و کل نظامی هستند که به نام او حکومت می‌کند.

اصلاحات ارضی، سپاه دانش و سپاه بهداشت و ... به نوبه خود آثار اجتماعی و سیاسی چشمگیری بر اجرای برنامه‌ها وارد می‌کرد. این برنامه‌ها گرچه آثار اقتصادی محدودتری در ابتدای کار از خود نشان می‌دادند، اما اصلاحات ارضی بدون آگاهی و فرهنگ‌سازی از پائین به موج مهاجرتی شدت بخشید که در جایی دیگر و زمانی دیگر در شهرها و از اواخر دهه ۱۳۴۰ به بعد اثرات اقتصادی سنگینی مانند کمبود مسکن و انرژی و ... به جا گذاشتند و برنامه‌های شاه را ناکام کردند.

به علت ساختار حکومت و ارتباط مستقیم همه اجزای آن از وزرا و سفیران گرفته تا روسای دستگاه‌های اجرائی و قضائی و نظامی با شخص شاه و کسب دستور مستقیم از دربار، بی‌اعتمادی و بی‌اعتنائی شاه به آن‌ها سبب شد که فساد اقتصادی و اداری تمام ارگان‌های حکومتی را فرا بگیرد و به نارضایتی عمومی در جامعه منجر گردد. از همین جا بود که صنایع نفت، وزارتخانه‌ها، ارتش و پلیس خود را موظف به پاسخ‌گوئی به مردم نمی‌دیدند.

به هر حال شواهد عینی نشان می‌دهد که بزرگترین انحرافات حاکمیت در برنامه‌های خود صورت گرفت و سرانجام به فروپاشی کل ساختار سیاسی- اقتصادی حاکم انجامید.

واقعیت این است که بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ با افزایش درآمدهای نفتی، شاه قدرت خود را ارتقا داد و بلندپروازی‌های خود را آغاز کرد. کند.

سیستم دیکتاتوری، همراه با افزایش درآمدهای نفتی، و رشد فساد اداری در بستر اقتصاد مبتنی بر رانت نفتی و توزیع بخشی از آن میان بستگان نزدیک محافل قدرت از دربار گرفته تا ساواک، سران نظامی، وزرا و بخش خصوصی بزرگ ابعاد روزافزونی پیدا کرد.

از سوی دیگر با رشد سریع جمعیت و عرضه نیروی کار فراوان به بازار کار در کنار فرصت‌های شغلی محدود با وجود رشد بالای اقتصادی یکی دیگر از پیامدهای اقتصاد رانتی بود. در عین حال مازاد جمعیت روستائی به شهرها

سرازیر شده بود. در این وضعیت اقتصاد کشور شاهد گسترش بیکاری، فقر و حاشیه‌نشینی و توزیع نابرابر درآمد بود. تمرکز و توجه برنامه‌های عمرانی به قطب‌های صنعتی مستقر در شهرهای بزرگ کشور، بی‌توجهی به توسعه متوازن منطقه‌ای و نداشتن برنامه مدون در زمینه فقرزدایی، موجب افزایش شکاف فقر و به دنبال آن افزایش شکاف دولت و ملت می‌شد. گسترش شهرنشینی، افزایش سطح سواد و رشد متوسط شهری خواست جامعه مدنی را برای مشارکت در سرنوشت سیاسی خود و برخورداری از آزادی‌های مدنی در پی داشت. اما استبداد سیاسی مانع از بروز این تمایلات در عرصه سیاست رسمی شد. اما طنز تاریخ این بود که حکومت پهلوی در اوج توانائی مالی خود و در آستانه ورود به «دروازه تمدن بزرگ» در جبهه اقتصادی و سیاسی با شکست آشکاری مواجه شد و در پی انقلاب مردم ایران از حاکمیت رانده شد.

برای گریز از سانسور و پیشگیری از توقیف نشریات، نویسندگان و هنرمندان از استعاره و اشارات دیگر فراوان استفاده می‌کردند. یعنی علاوه بر سانسور دولتی، خودسانسوری نیز بر فعالیت‌های روشنفکران حاکم بود. اما فاصله‌گیری از دولت و انتقاد غیرمستقیم از آن در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ با رشد نسل جدید روشنفکران افزونی گرفت. نسل جدید روشنفکران در سطوح مختلف انتقاد سیاسی و اجتماعی را در مفهوم شبه‌مارکسیستی به مثابه «تحلیل نهائی» در پیش گرفتند که هدف از آن تغییر بنیادی وضعیت موجود بود. این نوع قطبی‌گرایی از نیمه دهه ۱۳۴۰ به بعد، پیش شرط‌های لازم را برای ترویج مبارزه مسلحانه در میان نسل جوان فعالان سیاسی فراهم کرد. در طول دهه ۱۳۴۰ روشنفکران به موضوع‌هایی از قبیل برخورد نسل‌ها، مشکلات جامعه مصرفی، اقتصاد سیاسی «جهان سوم»، نظریه جامعه آسیائی و ماهیت وجوه تولید سرمایه‌داری و پیشا سرمایه‌داری در ایران می‌پرداختند. مسأله غرب‌گرایی و به‌طور کلی مسأله تجدد از دیگر موضوعات مطرح بود. این موضوعات در نشریاتی نظیر کاوه و بسیاری از آثار نویسندگان جوان آن دوره همچون محمد علی جمالزاده و صادق هدایت جایگاه خاصی داشت. بعدها در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، بسیاری از نویسندگان، صرف‌نظر از تفاوت کار و دیدگاه‌شان، ارزش‌های معینی را در نظر داشتند. اما در میان مخاطبان‌شان، اختلاف‌نظر و ابهام قابل ملاحظه‌ای در مورد چشم‌اندازهای تجدد و توسعه سیاسی در ایران دیده می‌شد. برای مثال به عنوان واکنشی در مقابل ناسیونالیسم رسمی حکومت پهلوی، بسیاری از روشنفکران، اغلب به‌نوعی انترناسیونالیسم را تبلیغ می‌کردند. این روشنفکران، میانه دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ کانون نویسندگان ایران را تاسیس کردند. در حقیقت، انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ و برخی حوادث آن دوره تا حد زیادی تحت تأثیر همین نگرش روشنفکران و جنبش چریکی پدید آمد.

به محض آن‌که فشار وارد بر او افزایش یافت و در قهر انقلابی سال ۱۳۵۷ به سیلاب مهارناپذیر شور انقلابی تبدیل شد، انقلابیون مقاومت‌ناپذیر شدند. شاه دیگر نمی‌توانست قدرت خود را حفظ کند. به همین دلیل او فرار را بر قرار ترجیح داد.

یکی دیگر از عوامل بروز نارضایتی شدید از حکومت شاه فساد بی‌حد و حصر دربار بود. فساد فساد مالی و فساد اداری تمام تار و پود دربار را گرفته بود. فساد به صورت یک فرهنگ حاکم در آمده بود و همین فساد رد جمهوری اسلامی نیز بازتولید شده است.

حکومت شاه رابطه چندانی با مردم و معضلات و نیازهای آن‌ها نداشت و دربار به یک اشرافیت و طبقه‌ای تبدیل شده بود که هیچ چیز بین آنان و مردم را پیوند نمی‌زد.

فساد دربار نه تنها در چهار دیواری کاخ‌های پهلوی نماند، بلکه در تمام ارکان حاکمیت ریشه دواند. بخش اعظم تظاهراتی که از سال ۱۳۵۶ در ایران آغاز شد، متوجه فساد دربار بود. به گفته «ژان - لوروریه» روزنامه‌نگار

فرانسوی «اگر در کوچه و خیابان از ایرانیان بپرسید که چرا حکومت را مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دهند و جواب آن‌ها را جمع کنید، فساد و انحطاط اخلاقی حکومت در ردیف اول پاسخ آن‌ها خواهد بود.»<sup>۱</sup>

اگر شعارها، دیوار نوشته‌ها و پلاکاردهای مردم ایران در دوره انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، این ادعا را ثابت می‌کند که فساد دربار پهلوی یکی از عوامل اعتراض آشتی‌ناپذیر مردم ایران بود. بسیاری از شعارهای مردم، فساد حکومت و مظاهر فساد و عوامل آن را مورد اعتراض قرار می‌دادند. شعارهای زیر نمونه‌ای از آن‌هاست:

«نظام شاهنشاهی سرچشمه فساد است.» - «شاه مظهر رذالت، دنانت، لثامت و فساد است.» - «تا شاه در ایران است، فساد هم هست.» - «مرگ بر رژیم فاسد» «ما شیر و موز نمی‌خواهیم ما شاه دزد نمی‌خواهیم» - «پنجاه سال دزدی و جنایت افتخار محمدرضا شاه است.»

این‌ها نمونه‌هایی از شعارهایی است که نشان می‌دهد فساد دربار یکی از عوامل اعتراض مردم نسبت به حکومت شاهنشاهی بود.

با این که پهلوی‌ها از یک خانواده معمولی بودند، اما به محض رسیدن به قدرت تمام خصلت‌های اشرافیت، کیش شخصیت، انحصار قدرت، خود بزرگبینی و ترویج چاپلوسی و بی‌اعتنائی و تحقیر مردم را شیوه خود ساختند. شاه در مصاحبه با یکی از شبکه‌های تلویزیون انگلیس با صراحت تمام می‌گوید: «مردم ایران همان احترامی را برای شاه خود قائل هستند که کودکان خانواده‌های ایرانی برای پدر خودشان.»<sup>۲</sup>

شاه در مورد تصمیم به واگذاری بحرین، در پاسخ علم گفت: «من آزادم چنین تصمیماتی را بگیرم.» علم در توضیح این جمله شاه اعتراف می‌کند که «پاسخ شاه به این گفته، چنان‌چه ویژگی اوست، متفرعانه بود.»<sup>۳</sup>

شاه در اوایل سال ۱۹۷۴م-۱۳۵۳ه.ش به خبرنگار نیویورک تایمز چنین گفت: «در ایران آن چه به حساب می‌آید کلمه سحرآمیز است و کلمه سحرآمیز عبارتست از پادشاه.»<sup>۴</sup>

شعار اصلی حکومت بر دشت‌ها و کوه‌ها، سر در پادگان‌ها و ادوات، شعار «خدا-شاه-میهن» بود. شاه تلاش می‌کرد با این شعار خود را قدرت مطلق نشان دهد تا این که کسی جرات اعتراض به خود راه ندهد.<sup>۵</sup>

ساواک تلاش می‌کرد تا «شاه را به صورت یک موجود فوق بشر جلوه دهد تا جایی که در یکی از پوستره‌های مربوط به شعار خدا-شاه-میهن، حتی عمدا لغت شاه را بزرگتر و بالاتر از خدا نوشته بودند.»<sup>۶</sup>

فرمانده نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی از شاه درخواست کرد تا برای یک نواختی اجازه دهد رنگ هواپیمای آموزشی ولیعهد را به رنگ سایر هواپیماهای نیروی هوایی در بیاورند. شاه از این پیشنهاد بر آشفت و دستور داد که بر عکس کلیه هواپیماهای دیگر باید به رنگ هواپیمای والاحضرت در آیند» چون ولیعهد این‌گونه پسندیده بود.<sup>۷</sup>

بانک مرکزی به نخست وزیر، هویدا، پیشنهاد کرد تا به جای «ریال» و «تومان» که نام پول رایج ایران بودند، «پهلوی» و یا «شاهی» را جایگزین کنند.<sup>۸</sup>

ارتشبد فریدون جم، رئیس ستاد ارتش، در یک اقدام چاپلوسانه خطاب به شاه گفت: «من نه تنها شاهنشاه را فرمانده خود می‌دانم، بلکه به او عنوان برادر خود نیز عشق می‌ورزم» کلمه برادر برای شاه ناگوار آمد و علم وزیر دربار در ملاقات بعدی به وی تذکر داد که «شاه از بی‌مبالاتی او و این که شاه را برادر خود دانسته، شدیداً ناخشنود است.» او پس از این جمله مجبور به استعفا شد و به‌عنوان سفیر ایران به اسپانیا تبعید شد.<sup>۹</sup>

در یکی از گزارش‌های سفارت امریکا چنین آمده بود:

«عکس شاه همه جا هست، پیش از شروع فیلم در همه سینماها تصویر او در حالت‌های شاهانه‌ی گوناگون همراه قطعاتی از سرود ملی نمایش داده می‌شود. سال روز تولد شاه، ملکه و ولیعهد با آتش بازی و رژه و تظاهرات جشن

گرفته می‌شود... همه رسانه‌های گروهی مورد استفاده قرار گرفته‌اند تا این اندیشه را تبلیغ کنند که وفاداری به سلطنت و میهن‌پرستی ملی لازم و ملزوم‌اند.» ۱۰

بیش‌تر کارخانجات، سدها، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس، پارک‌ها، آموزشگاه‌ها و ... به نام یکی از خاندان سلطنت نام‌گذاری شده بود فهرست زیر، هر چند گزیده‌ای بیش نیست، ولی به خوبی گویای این مطلب هست:

\*بندر پهلوی، بندر فرحناز، بندر شاه، بندر شاپور، نفت شاه، شهرشاهی، شهر شاه پسند، شهرک فرحناز پهلوی در تهران؛

\*سد فرحناز در تهران، سد شهناز پهلوی در همدان، سد رضا شاه پهلوی در خوزستان، سد شهربانو فرح در رشت، سد محمدرضا شاه پهلوی؛

\*دانشگاه صنعتی آریا مهر تهران، دانشگاه پهلوی شیراز، دانشگاه فرح (مدرسه‌ی عالی دختران تهران)، آموزشگاه حرفه‌ای فرح پهلوی، آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی، آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی اصفهان، آموزشگاه بهیاری ۲۵ شهریور زاهدان (به مناسبت بیست و پنجمین سال سلطنت پهلوی)، آموزشگاه عالی پرستاری رضاشاه کبیر؛

\*بیمارستان لیلا پهلوی، بیمارستان فرح پهلوی مشهد، بیمارستان ثریا (بیمارستان شیر و خورشید)، بیمارستان آریامهر بندر لنگه، درمانگاه کودکان شمس پهلوی، مرکز پزشکی پهلوی، بیمارستان ۲۴ اسفند (تولد رضاشاه)، بیمارستان شهناز پهلوی مشهد، بیمارستان پهلوی نهاوند، بیمارستان یک صد تخت خوابی رضا پهلوی رضائیه، زایشگاه فرح، بیمارستان بنیاد شمس پهلوی، بیمارستان پهلوی تهران، درمانگاه نوبنیاد رضا پهلوی شیراز، بیمارستان ششم بهمن مشهد (به مناسبت سالگرد رفراندوم لوایح شش گانه) بیمارستان ۲۵ شهریور تهران، بیمارستان پهلوی وابسته به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی؛

\*میدان شهید پهلوی، میدان ۲۴ اسفند کوی فرح پهلوی شیراز، کوی فرح پهلوی زاهدان، میدان پهلوی، خیابان پهلوی، کوی نوبنیاد ۹ آبان (تولد شاه)، میدان ۲۵ شهریور، کوی رضا پهلوی محلات، خیابان محمدرضا شاه پهلوی، خیابان غلامرضا پهلوی؛

\*ورزشگاه فرح پهلوی اصفهان، استخر پهلوی اصفهان، ورزشگاه سرپوشیده محمدرضا شاه پهلوی، ورزشگاه بزرگ یک صد هزار نفری آریا مهر، ورزشگاه سرپوشیده والا حضرت شاهپور علیرضا پهلوی گنبد، مرکز ورزشی و فرهنگی ۲۵ شهریور تهران، استادیوم فرح پهلوی تهران، کلوپ دختران شهناز پهلوی، کلوپ رضا پهلوی، سالن سرپوشیده تربیت بدنی محمدرضا شاه پهلوی آبادان، استادیوم ورزشی شهناز پهلوی؛

\*پارک پهلوی تهران، پارک ولیعهد بابل، پارک آریامهر تهران، پارک جنگلی شهبانو فرح پهلوی لویزان، پارک فرحناز پهلوی شیراز، پارک ولیعهد شیراز، پارک فرح در جلالیه تهران، پارک نوبنیاد پهلوی، پارک فرح پهلوی اصفهان، پارک فرح آباد جنوب شهر تهران؛

\*بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، کتابخانه‌ی رضا پهلوی رشت، کتابخانه پهلوی تهران (مرکز جمع‌آوری کتاب‌های خطی در مورد تمدن ایران)، موزه سلسله‌ی پهلوی.

\*پهلوی‌ها حتی سعی داشتند نام خود را روی کشتی‌های تجاری و ناوهای جنگی هم بگذارند؛ مثل کشتی آریا مهر، کشتی آریاناز، کشتی آریا کیش و ناو شاهرخ.

\*پهلوی‌ها حتی از جام‌های ورزشی نیز نمی‌گذشتند و به نام خود نام‌گذاری می‌کردند؛ مانند جام شنای ولیعهد، جام آریا مهر، جام فرح و ... ۱۱



\*شاه در این اواخر جایزه‌های بین‌المللی به نام «جایزه پهلوی» که ارزش آن پنج هزار دالر بود درست کرد و به طرفداران خود در جهان خیر و بخش می‌کرد. ۱۲

طبق گزارشی تا سال ۱۳۵۷ بیش از هشتصد مجسمه از رضاشاه و محمدرضا شاه در سرتاسر ایران نصب شد. ۱۳ شاه کارخانه ذوب آهن اصفهان را که صنعتی ملی بود، به نام «کارخانه ذوب آهن آریامهر» نام‌گذاری کرد.

مردم موظف بودند در ایام متعلق به این خانواده جشن بگیرند و خیابان‌ها را آذین‌بندی کنند مدارس مجبور بودند با راه‌اندازی کارناوال‌ها شادی خود را به لودگی و سیاه‌بازی آلوده کنند. جدول روزهای تعطیل یا جشن و چراغانی نشانگر تفرعن این خانواده می‌باشد:

۲۱ فروردین روز دعا(به‌مناسبت جان به در بردن شاه از ترور سال ۱۳۴۴)

۲۸ مرداد روز جشن ملی(به‌مناسبت پیروزی شاه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

۲۵ شهریور روز جشن ملی(به‌مناسبت به سلطنت رسیدن محمدرضا شاه)

۶ مهر روز جشن ملی(سال روز سروش آریامهر!)

۲۱ مهر روز جشن و شادی(به‌مناسبت تولد فرح)

۴ آبان روز جشن و آذین‌بندی(به مناسبت تولد شاه)

۹ آبان روز جشن و پایکوبی(به مناسبت تولد ولیعهد)

۶ بهمن روز جشن(به‌مناسبت انقلاب شاه و ملت)

۵ بهمن روز نیایش(به‌مناسبت رفع خطر از شاه در سال ۱۳۲۷)

۲۴ اسفند روز پدر(به‌مناسبت تولد رضاشاه) ۱۴

یکی از دیگر ویژگی‌های اشرافیت، بوروکراسی طبقاتی است اشراف‌زادگان نه به دلیل تحصیلات و نه به‌دلیل لیاقت و مدیریت، بلکه به دلیل وراثت و پیوند خونی، صاحب پست و مقام می‌شوند. جدول زیر نمونه‌ای از مشاغل خانواده سلطنتی است.

۱- فرح؛ ریاست عالی‌پیشاهنگی دختران، ریاست جمعیت ملی مبارزه با سرطان؛ ریاست عالی‌پیشاهنگی پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ریاست عالی‌انجمن فیلامونیک، ریاست عالی‌بنیاد نیکوکاری فرح.

۲- اشرف؛ ریاست عالی‌جمعیت‌های زنان، ریاست عالی‌سازمان زنان، ریاست نمایندگی ایران در کمیسیون حقوق بشر، ریاست مجمع حقوق بشر سازمان ملل، ریاست کمیته پیکار جهانی با بی‌سوادی، ریاست نمایندگی ایران در انجمن شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، ریاست عالی‌هئیت امنای دانشگاه جندی شاپور، ریاست بنیاد اشرف پهلوی.

۳- شمس؛ ریاست عالی‌جمعیت شیر و خورشید، ریاست بنیاد شمس پهلوی.

۴- شهناز؛ ریاست سازمان سلطنتی تشویق و معاونت دانشجویی، استاندار افتخاری خوزستان.

۵- ولیعهد؛ ریاست بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، ریاست انجمن ملی خانه‌های فرهنگ، ریاست هئیت امنای آموزشگاه شبانه‌روزی، ریاست سازمان پیشاهنگی ایران.

۶- غلامرضا؛ ریاست بازرسی ارتش شاهنشاهی، ریاست کمیته‌ی ملی المپیک ایران، ریاست عالی‌شورای عالی ورزش نیروهای مسلح شاهنشاهی، نایب رئیس مرکز آموزش فنون هواپیمائی کشوری، ریاست شورای عالی ورزش و تفریحات سالم کارگران ایران.

۷- عبدالرضا؛ ریاست انجمن ملی حفظ و حمایت منابع طبیعی، ریاست مرکز مدیریت ایران.



۸- مهرداد پهلبد(شوهر شمس)؛ وزیر مادام العمر فرهنگ و هنر.

۹- فریده دیبا(مادر فرح)؛ رئیس هیئت امنای انجمن ملی اولیا و مربیان، عضو شورای عالی جشن هنر شیراز.

شاه در ابتدای سلطنت، گاه با یک اتومبیل بدون محافظ رفت و آمد می‌کرد، اما در این اواخر کاملاً از مردم برید و با هلی کوپتر آمد و شد می‌کرد؛ حتی تا حصارک- منزل دامادش با هواپیمای چهار نفره جت می‌رفت. ۱۵

شاه در پاسخ «اولیویه وارن» گزارشگر رادیو فرانسه که از او پرسید: «آیا بیم آن نیست که تماس با ملت را تا اندازه‌ای از دست بدهید؟» گفت: «حالا می‌توانند به همان خوبی روزی چند بار مرا روی صفحه تلویزیون ببینند.» ۱۶  
شاه در یک کنفرانس مطبوعاتی در سال ۱۳۵۳ مردم ایران را «تنبل» خواند. پس از انتشار مصاحبه از این که به صراحت از مردم ایران انتقاد کرده است، احساس شجاعت می‌کرد. او در بیان علت این همه شجاعت، به علم- وزیر دربار- گفت: «آدمی که متکی به آرای مردم نباشد، آزاد است.» ۱۷

شاه در مورد مردم ایران می‌گفت: «این مردم قادر به انجام هیچ چیز نیستند، مثل گوسفندان می‌مانند.» ۱۸  
شاه معتقد بود که اگر آثار تمدن در ایران دیده می‌شود از برکت خاندان پهلوی است. او می‌گفت: «مردم ایران از معدود ملل عقب افتاده‌ی جهان بودند که حتی عادت به شست‌وشوی دست و صورت خود را نداشتند و این پدرش رضاخان بود که مردم را به شستن دست و صورت و نظافت شخصی عادت داد.» ۱۹

به روایت ملکه مادر، رضاشاه، مردم ایران را «مردمی که عادت به شستن دست و صورت نداشتند و آب دماغ خود را به آستین پیراهن می‌کشیدند و پاک می‌کردند.» توصیف می‌کرد. ۲۰

ملکه مادر، مردم ایران را مردمی «حسود» ۲۱ و «مذبذب» می‌دانست که حتی حکومت کردن بر آنان افتخار نداشت. ۲۲  
به روایت علی شهبازی، سر تیم محافظ شاه، فرح مردم جنوب تهران را «کمتر از حیوان می‌دانست.» ۲۳

شاه چنان نسبت به مردم ایران بی‌اعتنا بود که هیچ یک از دختران ایران را در ابتدای جوانی لایق ازدواج نمی‌دانست او ابتدا با شاهزاده فوزیه‌ی مصری ازدواج کرد و سپس تصمیم گرفت با «گابریلا» دختر پادشاه برکنار شده‌ی ایتالیا ازدواج کند. در دربار نیز تمام فشار بر این بود که «اعلی حضرت زن خارجی بگیرند»، اما موضوع با مخالفت آیت‌الله بروجردی خاتمه یافت. ۲۴

شاه حتی در بیماری‌های پیش پا افتاده مانند دندان درد از پزشکان ایرانی استفاده نمی‌کرد و برایش از سوئیس دندان پزشک مخصوص می‌آوردند. ۲۵

شاه چنان به مردم ایران بی‌اعتنا بود که از مصاحبه با خبرنگاران داخلی اجتناب می‌کرد.

شاه علت سقوط خود را عقب افتادگی مردم ایران و «بزرگترین اشتباه» خود را سعی در پیش بردن «به زور به سوی استقلال و سلامت و فرهنگ و سطح زندگی و آسایش» ارزیابی کرده است. ۲۶

شاه وزیران خود را «الاغ‌هائی» می‌نامید که به «دردی» نمی‌خورند. ۲۷

او برای هر یک از زیردستان خود نامی تحقیرآمیز گذاشته بود و در دربار آن‌ها را با این نام‌ها صدا می‌زدند. شاه، عقل منفصل خود و دوست دوران کودکی و نوکر وفادار خود یعنی ژنرال حسین فردوست را «خردوست» صدا می‌کرد و نوکری مانند ارتشبد نعمت‌الله نصیری را که به خاطر شاه دست به هر جنایتی می‌زد، «نعمت خرگردن» صدا می‌زد. ۲۸

ملکه مادر علت انتخاب این نام را برای نصیری داشتن «گردن کلفتی مثل خر» می‌دانست. ۲۹

ارتشبد عباس قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک ارتش شاهنشاهی ایران، با آن همه عظمت و یال کوپال، در دربار «عباس پیشکل» خوانده می‌شد. ۳۰

شاه از محمود حاجبی رئیس فدراسیون تنیس روی میز و هم‌نشین ثابت شاه در قمار می‌خواست که «صدای خر در بیاورد. حاجبی با استادی تمام عرعر می‌کرد و حاضرین از خنده روده بر می‌شدند.» ۳۱

قلی ناصری، دل‌فک معروف دربار که به کریم شیرهای اعلیحضرت معروف بود با ادای هویدا وی را سخت تحقیر می‌کرد. به گزارش فریده دیبا، در یک مهمانی که در کاخ شمس برگزار شده بود، قلی ناصری با «تقلید صدا و حرکات هویدا سنگ تمام گذاشت و به خصوص حرف‌هایی را زد و اداهای زنانه‌ای را در آورد که مختص بودن هویدا را نشان می‌داد. شاه و میهمانان فوق‌العاده شاد شدند و خیلی زیاد خندیدند... هویدا رنگش سفید شده بود و بیچاره مثل کسی که برق او را گرفته باشد خشک و بی‌حرکت در جایش می‌خکوب شده بود.» ۳۲

نماد دیگر خوی شنیع شاه تشکیل حلقه‌ای از چاپلوسان حرفه‌ای به دور اعلی حضرت، علیا حضرت و والا حضرت‌ها بود. در حکومت پهلوی درباریان از مدیحه‌سرایی و تملق لذت می‌بردند.

فریده دیبا در خاطرات خود می‌نویسد: «محمدرضا خیلی لذت می‌برد که گروهی از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش با آن لباس‌های پر زرق و برق جلوی او صف می‌کشیدند و به ترتیب دست او را می‌بوسیدند.» گاهی «در مراسم رسمی یا میهمانی‌ها... افسران عالی رتبه ارتش دست و یا حتی کفش محمدرضا را می‌بوسیدند.» ۳۳ شاه چنان به دست بوسی معتاد شده بود که خودش «دستش را دراز می‌کرد» که اطرافیان ببوسند. ۳۴

پابوسی شاه بعد از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در دربار به اوج رسیده بود عبدالعظیم ولیان- استاندار خراسان و نایب التولیه- هرگاه به حضور شاه می‌رسید، روی زمین می‌افتاد و پای شاه را می‌بوسید. ۳۵

اردشیر زاهدی بعد از انتصاب به وزارت امور خارجه، همه معاونین و سفرا را مجبور کرد تا هنگام «شرف‌یابی» در مقابل شاه زانو بزنند. زانو زدن وزیر و به خاک افتادن وی در برابر شاه موجب اعتراض یک خبرنگار فرانسوی به علم شد. علم اعتراض خبرنگار را به اطلاع شاه رساند و شاه پاسخ داد: «حق بود به او می‌گفتی که اردشیر رعایت سنت‌های ملی مملکت را می‌کند.» ۳۶

سفرا موظف بودند در گزارش‌هایشان به شاه بنویسند «پای مبارک را می‌بوسم.»

پرویز راجی از این که امیر خسرو افشار، آخرین وزیر امور خارجه ایران در دوران شاه، به جای کلمه «پای مبارک را می‌بوسم»، نوشته بود «دست مبارک را می‌بوسم»، اظهار شگفتی کرده است. ۳۷

هرمز قریب یکی از مدیر کل‌های وزرات دربار در نامه‌هایش نوشت: «مراتب پرستش چاکرانه مرا به خاک پای مبارک بندگان اعلی حضرت همایون شاهنشاهی تقدیم می‌کنم پای مبارک علیا حضرت ملکه و والا حضرت شاهدخت شهناز را با کمال احترام می‌بوسم.» ۳۸

علم وزیر دربار به یکی از این جلسات اشاره می‌کند و می‌نویسد: «ناهار را دسته‌جمعی در حضور شاه خوردیم و هر یک سعی کردیم گوی چاپلوسی و تملق‌گویی به او را از دیگری برانیم.» ۳۹

هویدا به عنوان شخصیت دوم کشور گاه خم می‌شد و دست بچه‌های شاه را می‌بوسید. او دست علیرضا فرزند شاه را که بیش از ۴ سال نداشت می‌بوسید. ۴۰

مارگارت لاینگ، روزنامه‌نگار انگلیسی که برای نوشتن زندگی‌نامه شاه اجازه ملاقات و حضور در دربار را پیدا کرده بود در بخشی از خاطرات خود می‌نویسد: «ناگهان یک اتاق پر از اشخاص مختلف به تعظیم افتادند؛ به طوری که نصف بدن آن‌ها به موازات کف اتاق در آمد.» ۴۱

به عقیده من، زمینه‌های به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران را باید در تحولات دست‌کم یک قرن اخیر ایران به ویژه رابطه نزدیک و تنگاتنگ محمدرضا شاه با روحانیون و افکار شدیداً مذهبی خود او، مورد بحث و بررسی قرار

داد. به عبارت دیگر، حکومت پهلوی تمام پیش زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را برای مذهب‌یون فراهم کرده بود به طوری که که پس از سرنگونی حکومت او گروه‌های مذهبی توانستند قدرت سیاسی را تصرف کنند البته با کشتار زیاد.

برخی بررسی‌ها نشان می‌دهند که آمار تعداد مساجد موجود در مناطق شهری و روستائی کشور طی سال‌های دهه ۵۰ نشان می‌دهد، مساجد قدیمی نوسازی و مساجد جدیدی نیز ساخته شده است. بر اساس آمار ۱۳۴۱ اداره کل اوقاف، مجموع مساجد ایران با ذکر نام ۳۶۵۳ باب بوده، در حالی که در آبان ۱۳۵۲ تنها در محدوده ۲۳۳ شهر، ۵۳۸۹ باب مسجد وجود داشته است. در سال ۱۳۴۰ در محدوده خدمات شهری تهران، تعداد ۲۹۳ باب مسجد موجود بوده در حالی که گزارش آماری اسفند ۱۳۵۱ سازمان اوقاف ۷۰۰ مسجد را در تهران نشان می‌دهد.

بر اساس یک بررسی در آبان ماه ۱۳۵۲، تعداد ۹۰۹ باب مسجد در تهران مورد شناسائی شناخته شده بود. به عبارت دیگر، در عرض کمتر از ۱۴ سال، تعداد مساجد شهر تهران در حدود ۵ برابر شده است. از سوئی بر اساس نتایج سرشماری ۱۳۴۵ حدود ۴۸ هزار و ۹۰۰ باب مسجد در روستاهای ایران موجود بوده که این رقم بر اساس اظهار نظر کارشناسان امور روستائی با بازسازی مساجد نه تنها کیفیت ساختمان‌های آن‌ها بهتر شده، بلکه افزایش کمی چشمگیری را هم نشان می‌دهد. همچنین آمار حاکی از افزایش تعداد زائران حج در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ دارد به گونه‌ای که تعداد این زائران از ۳۴ هزار و ۵۰۰ نفر در سال ۱۳۵۰ به ۷۱ هزار و ۸۵۱ نفر در سال ۱۳۵۴ رسید.

در دهه ۱۳۴۲-۱۳۳۳، بر حسب موضوع تعداد ۵۶۷ جلد کتاب مذهبی در ایران منتشر شده در حالی که این تعداد در پنج ساله ۱۳۴۶-۱۳۴۲، ۷۶۵ جلد بوده است. همچنین در سه سال ۱۳۵۰-۱۳۴۸ بر حسب موضوع تعداد ۷۵۵ جلد در سه ساله ۱۳۵۳-۱۳۵۱، تعداد ۱۶۹۵ جلد کتاب مذهبی در ایران منتشر شده است. بدین لحاظ بررسی درصد کتب مذهبی منتشر شده در ایران سال‌ها نسبت به کل کتب منتشر شده در ایران، بر حسب موضوع قابل توجه است: در ده ساله ۱۳۴۲-۱۳۳۲ مجموعاً ۱۰/۱ درصد درصد کل کتب منتشر شده به مذهب اختصاص داشت. در صورتی که این نسبت در سال ۱۳۵۱ با انتشار ۵۷۸ جلد کتاب مذهبی به ۲۵/۸۲ درصد کل کتب منتشره در ایران رسیده است. همین‌طور، در سال ۱۳۵۲، ۲۴/۷۶ درصد (۵۷۶ جلد)، و در سال ۱۳۵۳، ۳۳/۴۶ درصد (۵۴۱ جلد) از کل کتب منتشره در ایران، کتاب‌های مذهبی بوده است.

بر این اساس بالاترین رقم کتب منتشره در ایران بر حسب موضوع از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ مربوط به کتاب مذهبی بوده، در حالی که در ده ساله ۱۳۴۲-۱۳۳۳ کتب مذهبی پس از ادبیات، تاریخ و جغرافی، علوم اجتماعی، مقام چهارم را دارا بوده است. از سوی دیگر، «قرآن کریم» در سال‌های منتهی به سال ۱۳۵۰، پرتیراژترین کتاب ایران بوده است. و هر سال نزدیک به ۷۰۰ هزار نسخه از آن تنها در تهران تجدید چاپ می‌شود.

در سال ۱۳۵۲ طبق یک تحقیق جامع از ناشران کتب مذهبی و غیرمذهبی در تهران کتاب «مفاتیح الجنان» در سال ۱۳۵۱، حداقل ۴۹۰ هزار تیراژ داشته است. و در همان سال طبق جمع‌آوری نمودارهای انتشاراتی ناشرین کتاب مذهبی در تهران و قم، حداقل ۴۰۰ هزار نسخه از رسالات عملیه مراجع تقلید چاپ و منتشر می‌شود.

تا پایان سال ۱۳۵۴، تنها در شهر تهران حدود ۴۸ ناشر کتب مذهبی شناسائی گردید که از میان آن‌ها ۲۶ ناشر، فعالیت انتشاراتی خود را در ده ساله ۱۳۴۵-۱۳۵۴ با انتشار کتب مذهبی آغاز کردند.

مهمتر از همه، خود محمدرضا شاه در همه دوران زمامداری خود را شیعه امام زمانی آریامهر سایه خدا و خواب دیده حضرت ابولفضل معرفی می‌کرد و ... همکاری و پرداختن حقوق ماهانه به آیت‌الله‌ها و حوزه علمیه طلبه‌ها و معاف

کردن آن‌ها از رفتن به سربازی و گسترش دادن آموزش و پرورش اسلامپرستی و آخوندپرستی در جامعه ایران؛ با آموزش تعلیمات دینی ۱۲ امامی در دبستان و دبیرستان‌ها؛ همچنین با رواج مسجد سازی در سراسر ایران و ساختن بزرگترین مسجد شیعیان اسلامی در اروپا - آلمان -؛ برگزاری و شرکت کردن خودش در مراسم تاسوعا و عاشورای حسینی؛ همه زمینه‌ها و راه‌ها را برای قدرت‌گیری آخوندهای شیعی و شاید باز و آزاد گذاشته بود اما در مقابل به گفته علی دشتی در کتاب «عوامل سقوط شاه»: شاهی که با داشتن بیش از ۴۰۰۰۰۰ سپاه و بیش از ۵۰۰۰۰ ژاندارم و پلیس و با داشتن دستگاهی مخوف چون -ساواک- مانند بادی رفت.»

این نیروهای سرکوبگر سخت مواظب بودند که نیروهای چپ اقدامی علیه حکومت انجام ندهند. بنابراین حکومت شاه با سرکوب جنبش‌های اجتماعی و سرکوب شدید نیروهای چپ همه زمینه‌ها را به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی هموار کرده بود.

اساسا انقلاب و جنگ و صلح و دیگر رخدادهای اجتماعی در تاریخ همه برآمده از کارآفرینی انسان‌هاست. بنابراین برای دگرگونی سیاسی، مردم نگفتند شاه برود و خمینی بیاید و به جای حکومت پادشاهی حکومت اسلامی برپا گردد. مردم آزادی و نان و کار مناسب و زندگی شایسته انسانی می‌خواستند و خمینی این را فهمیده بود که می‌گفت ما پول نفت را بین مردم تقسیم می‌کنیم و آب و برق را مجانی.

در چنین حال و روزی بود که از سال ۱۳۵۶ خورشیدی، جنبش تازه‌ای در ایران به راه افتاد. در این جنبش وزنه مذهبی‌ها سنگین نبود. آن‌ها برای برکناری حکومت پهلوی به میدان نیامدند و به خمینی، آن هم به‌عنوان «رهبر»، اشاره‌ای نکردند.

نگاهی به گاه شمار اعتراض‌ها نشان می‌دهد که بیش‌تر معترضین کارگران، جوانان، زنان، نویسندگان، حقوق‌دانان، دانشگاهیان و حاشیه‌نشینان شهرها بودند تا نیروهای اسلامی. برای مثال:

اردیبهشت ۱۳۵۶، نامه سرگشاده پنجاه و سه حقوق‌دان به دربار. امضاءکنندگان این نامه، خواستار کناره‌گیری حکومت از دادرسی‌ها و پاس‌داشت قوه قضائیه بودند.

خرداد ۱۳۵۶، نامه سرگشاده سه چهره بلندپایه جبهه ملی، کریم سنجایی، داریوش فروهر و شاپور بختیار، به محمدرضا شاه و اعتراض به تورم، نابسامانی کشاورزی و نقض حقوق بین‌الملل و حقوق بشر و به ویژه قانون اساسی مشروطه.

خرداد ۱۳۵۶، نامه سرگشاده چهل تن از نویسندگان و شاعران به امیرعباس هویدا که هنوز نخست وزیر بود. نویسندگان و شاعران نقض قانون اساسی مشروطه را نکوهش کردند و خواهان برچیدن سانسور شدند.

تیر ۱۳۵۶، گردهمایی ۶۴ حقوق‌دان در هتلی در تهران. حقوق‌دانان بیانیه‌ای انتشار دادند و حکومت را به نقض قانون اساسی متهم کردند و خواهان استقلال قوه قضائیه شدند.

پائیز ۱۳۵۶، نامه کانون نویسندگان به امضای ۹۸ نفر و اعتراض به سانسور

پائیز ۱۳۵۶، نامه سرگشاده ۵۴ حقوق‌دان به دیوان عالی کشور

پائیز ۱۳۵۶، برپائی کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و نامه سرگشاده به دبیر کل سازمان ملل در اعتراض به شکنجه و محاکمه نظامی و دستگیری خودسرانه

پائیز ۱۳۵۶، برپائی انجمن حقوق‌دانان ایرانی از سوی ۱۲۰ تن از حقوق‌دانان

پائیز ۱۳۵۶، برپائی «سازمان ملی اساتید دانشگاه» برای برپائی آزادی در دانشگاه

آبان ۱۳۵۶، شعرخوانی اعضای کانون نویسندگان ایران در انستیتوی گوته در تهران. در شب دهم شعرخوانی پلیس دخالت کرد و روند اعتراض به خیابان کشیده شد.

تا این جا هم نه تنها سخنی از رهبری خمینی در میان نبود، بلکه چهره او نیز برای بسیاری از مردم ناشناخته بود. آنچه نام «روح‌الله خمینی» را بر سر زبان‌ها انداخت کار حکومت شاه بود که نامه تحریک‌آمیزی به امضای «رشیدی مطلق» در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی انتشار داد. طلبه‌ها و اسلام‌باوران به این نامه واکنش نشان دادند و دوری از تظاهرات‌های مردمی، مجالس سوگواری به راه انداختند که در پی آن خمینی رفته‌رفته «رهبر» شد.

در ۱۹ دی، دو روز پس از انتشار نامه رشیدی مطلق، طلبه‌ها نخست در قم تظاهرات کردند و کشته دادند. چهل کشته‌های قم، در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، در بسیاری از شهرهای ایران برگزار شد و در سوگواری تبریز دانشجوی جوانی کشته شد. چهل جوان تبریزی به ۹ فروردین افتاد که در شهرهای بیشتری و با اعتراض‌های تندتری برگزار شد. چنانچه در یزد مردم برای نخستین بار فریاد «مرگ بر شاه» و «درود بر خمینی» سردادند. چهل قربانی‌های ۹ فروردین به ۲۰ اردیبهشت افتاد که در شهرهای بیشتری با خشونت گسترده تری دنبال شد.

پس از این سوگواری‌ها، کم‌کم نام آیت‌الله خمینی بر زبان‌ها افتاد، اما هنوز رهبر او در کار نبود.

از پائیز ۱۳۵۷ و به ویژه از حکومت نظامی ژنرال از هاری گرفته تا انقلاب، به «رهبری» خمینی کمک کرد. شاه به «ارتش» و تفنگداران حکومت متوسل شد به حکومت نظامی روی آورد و با چراغ دستی به دنبال وزیر می‌گشت. تا سرانجام شاه با سخنرانی «صدای انقلاب شما را شنیدم» پیامی به مردم فرستاد و پیشنهاد بیدادگرانه حکومت خود را پذیرفت.

در نیمه دی ماه ۱۳۵۷، سران کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه و المان در گوادلوپ گرد آمدند تا در مورد غرب و شرق، بهبود روابط با چین، کوبا در جنبش عدم متعهدا و نیز ایران «آشوب‌زده» گفت‌وگو کنند. در آستانه این سفر، ۱۳ دی ۱۳۵۷، کارتر دیگر بدین اندیشه افتاده بود که ایران با ثبات بدون شاه برای آمریکا ناکامی خواهد بود. ۴۲ آن‌ها روز ۱۴ دی ۱۳۵۷ به گوادلوپ رسیدند و در گفت‌وگوهایی که از جمعه ۱۵ دی آغاز شد، جیمی کارتر گفت که روند رخدادها در ایران به گونه‌ای است که گمان نمی‌رود ماندن شاه به حل بحران کمک کند، بلکه کشوری با ثبات و دوست غرب، ضامن صادرات نفت به کشورهای غربی، به دور از چیرگی خارجی و نیز در عرصه داخلی مترقی می‌تواند پذیرفتنی باشد. بی‌درنگ پس از نشست گوادلوپ، در روز ۱۸ دی ۱۳۵۷، دو نفر از سوی ژیسکار دستن، رئیس‌جمهور فرانسه، اما با پیام کارتر، به دیدار خمینی در نوفل‌لوشاتو رفتند و خواستار ارتباط مستقیم نماینده‌های خود با او شدند.

بنابراین در داخل حکومت پهلوی و در خارج سران کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه و المان، خمینی را لانس کردند. چرا که سران این کشورها در آن دوره به کمربند سبز اسلامی در اطراف شوروی نیاز داشتند و مهم‌تر از همه نمی‌خواستند انقلاب ایران به نفع جنبش‌های اجتماعی و در راس همه جنبش کارگری و همچنین نیروهای چپ ایران تمام شود.

پس از تشکیل شورای انقلاب و قطعی بودن انقلاب، ۲۶ دی‌ماه شاه با گریه و زاری و خواری کشور را ترک کرد، اگرچه دربار اعلام کرده بود این سفر کوتاه است. اما بستن همه چمدان‌ها و وضعیت رفتن شاه نشان می‌داد این یک سفر موقت مانند سفر قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نخواهد بود. شاه خود نیز در فرودگاه تلویحا این مسأله را تأیید و اعلام کرد: «این سفر بستگی به حالت من دارد و در حال حاضر دقیقاً نمی‌توانم زمان آن را تعیین کنم.» رفتن شاه تأثیر

مهمی در پیروز انقلاب داشت: فرار او شادی و تقویت روحیه برای مردم انقلابی حاصل آورد و هم کل حاکمیت پهلوی را ناامید و مایوس از ادامه حکومت کرد.

پس از رفتن شاه از کشور، شورائی به جهت حفظ سلطنت تشکیل شد. «سیدجلال‌الدین تهرانی» رئیس شورای سلطنت، ۲ روز پس از خروج شاه از ایران به توصیه اعضای شورای سلطنت به ویژه شاپور بختیار، برای ملاقات و مذاکره با خمینی عازم پاریس شد ولی پیام خمینی مبنی بر غیرقانونی بودن شورای سلطنت، این ملاقات را غیرممکن کرد. همچنین خمینی، شرط ملاقات را استعفای کتبی با اعلام این نکته که شورای سلطنت غیرقانونی است، عنوان کرد.

سیدجلال‌الدین تهرانی در این شرایط، روز اول بهمن‌ماه ۱۳۵۷ استعفای خود را از ریاست و عضویت این شورا اعلام کرد و آن را غیرقانونی خواند. استدلال او این بود که «برای احترام به افکار عمومی با توجه به فتوای حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا آن را غیرقانونی دانسته و کناره‌گیری کردیم.» با استعفای تهرانی، عمر یک هفته‌ای این شورا به پایان رسید و به دنبال آن جمع کثیری از نمایندگان مجلس نیز استعفا کردند.

زمزمه‌های بازگشت خمینی به کشور؛ از سیام دی‌ماه سال ۵۷، مطرح شد. ارتش که از بحرانی شدن وضعیت ترس داشت ۴ بهمن فرودگاه را بست. همین مسأله باعث شد تجمعات خیابانی شدت بیشتری بگیرد و حرکت تجمعات به سمت میدان آزادی و فرودگاه مهرآباد بیشتر شد. این وضعیت باعث شد بختیار دستور تعطیلی ۳ روزه فرودگاه‌ها را صادر کند؛ دستوری که به انقلابی‌تر شدن فضا کمک کرد.

از طرف دیگر بختیار اعلام کرد برای ملاقات با آیت‌الله خمینی اگر لازم باشد به پاریس خواهد رفت. خمینی نیز در پاسخ، دولت بختیار را غیرقانونی دانست و تاکید کرد: «تا بختیار استعفا نکند، ملاقاتی در کار نیست.»

به این ترتیب در دوران ۳۷ روزه (۱۶ دی تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) دولت شاپور بختیار شمار زیادی از مردم، به‌ویژه در بهمن‌ماه، به قتل رسیدند. یکی از خونین‌ترین این تظاهرات‌ها ۸ بهمن ۵۷ در تهران رخ داد. روزنامه کیهان با چاپ تصاویری از کشتار مردم تهران با عنوان «لحظات شهادت و حماسه در تهران» خبر از جان‌باختن ده‌ها تن و مجروح شدن ۲۰۰ نفر داد. سومین روز تظاهرات گسترده در تهران به صحنه خشونت کم‌نظیری مبدل شد. سربازان در چند نقطه با مردم درگیر شدند و به سوی آنان آتش گشودند. بحرانی‌ترین نقطه تهران میدان ۲۴ اسفند (میدان انقلاب) و خیابان‌های اطراف آن تا دانشگاه تهران بود. طبق گزارش خبرنگاران کیهان، زد و خوردها ۳۲ کشته و ۲۰۰ مجروح داشت. یک خبرنگار ایتالیایی هم در حوادث تهران هدف گلوله قرار گرفت. روزنامه اطلاعات هم از کشته شدن یک فیلمبردار فرانسوی که مقابل سینما کاپری هدف قرار گرفت خبر داد و کشته شدن یک خبرنگار خارجی دیگر را نیز تائید کرد. تظاهرات ظهر شروع شد و تا ساعت ۹ شب ادامه داشت. ظهر، تظاهرات گسترده دانشگاه تهران به میدان ۲۴ اسفند کشیده شد و به دنبال کشتار خونین در این میدان، تظاهرات دیگری در میدان‌های فوزیه و ژاله و خیابان‌های کورش، فرح‌آباد، شهباز و آیزنهاور صورت گرفت. تظاهرات به سمت ژاندارمری پائین میدان ۲۴ اسفند کشیده شد و نیروهای نظامی که در پشت بام این مرکز سنگر گرفته بودند رگبار را بر روی مردم گشودند و تعداد زیادی جان‌باختند و یا مجروح شدند.

در پی حادثه خونین ۸ بهمن میدان ۲۴ اسفند، خمینی بیانیه تندی علیه حکومت پهلوی صادر و اعلام کرد در اسرع وقت به تهران خواهند آمد. دولت بختیار هم که فشار را سنگین دیده بود، دست از تعطیلی فرودگاه برداشت و فرودگاه ۹ بهمن بازگشایی شد.

«امام صبح فردا در تهران است» این تیتر روزنامه کیهان در ۱۱ بهمن ۱۳۵۷ بود. شعار «وای به حالت بختیار اگر امام فردا نیاد» حالا جایگزین شعار «وای به روزی که مسلح شویم» شده است. خمینی از آبان ۴۳ تا بهمن ۵۷ در تبعید به سر برده بود. جلسات در مدرسه رفاه و مدرسه علوی برگزار می‌شود؛ یکی به عنوان محل دیدارها و قرارهای خمینی بود و یکی برای هماهنگی نیروهای مذهبی استفاده می‌شد.

مجلس شورای ملی روز ۱۵ بهمن، با توجه به این‌که بیش از ۴۰ نفر از نمایندگان استعفا کرده بودند شروع به کار کرده بود. بختیار در این جلسه حضور یافته بود و از طرف دیگر بازرگان و سبحانی با هم به مدرسه آمده بودند. هاشمی‌رفسنجانی، بهشتی، مطهری، خامنه‌ای، باهنر و دیگران هم حضور داشتند. خمینی حکم ریاست دولت موقت بازرگان را تائید می‌کند.

صبح روز ۱۹ بهمن در تهران مردم از خیابان‌های نیروی هوایی، شهناز، فرح‌آباد، میدان خراسان، نارمک، بدرثانی، نظام‌آباد و... به سوی میدان آزادی به راه افتادند و در حمایت از دولت بازرگان شعار سر دادند. در پایان این تظاهرات، قطع‌نامه‌ای در ۷ بند قرائت شد. بدین ترتیب مهندس بازرگان کار خود را آغاز کرد. اگرچه هایزر به تهران آمده بود تا جلوی انقلاب ایران را بگیرد و نقشه کودتای نظامی از طریق ارتش را دارد اما شعارهای مردمی از جمله «ارتش تو یار ما باش»؛ «برادر ارتشی چرا برادرکشی»، و امثالهم چنددستگی شدیدی در ارتش به‌وجود آورده بود که تعداد زیادی از ارتشی‌ها را به سمت مردم متمایل کرده بود. چند تن از فرماندهان ارتش نیز از پیش با انقلاب همراه شده‌اند و حتی در شورای انقلاب نیز حضور داشتند. در این میان اما پیمان همافران نیروی هوایی ارتش در پیوند ارتش با انقلاب و خروج نیروهای ارتشی از فرمانبرداری تیمسارهای طرفدار شاه بود. جمعی از پرسنل نیروی هوایی در مقابل خمینی رژه رفتند و سرود خواندند.

عصر روز ۲۰ بهمن بختیار در حضور بازرگان از سمت نخست‌وزیری استعفا کند اما این امر را به روز یکشنبه ۲۲ بهمن موکول کرد. بختیار می‌خواست آخرین شانس خود را برای حفظ قدرت، با استفاده از قدرت همه‌جانبه ارتش، امتحان کند. در این حال گروهی از طرفداران قانون اساسی، شاه و دولت بختیار در ورزشگاه امجدیه تهران تجمع کردند.

آخرین تلاش‌های دولت بختیار برای ادامه سلطنت روز ۲۱ بهمن ماه با افزایش زمان حکومت نظامی صورت گرفت، فرماندار نظامی تهران در اعلامیه شماره ۴۰ خود، ساعات حکومت نظامی را از ساعت چهار و نیم بعدازظهر تا ساعت ۵ صبح افزایش داد و اجتماع بیش از ۲ نفر در این مدت را ممنوع اعلام کرد اما خمینی، دستور لغو حکومت نظامی و حضور مردم در خیابان‌ها را صادر کرد.

پس از شکست حکومت نظامی و همراهی بخش زیادی از ارتش با مردم، تنها گارد شاهنشاهی بود که به دفاع از سلطنت می‌پرداخت و بین آنها و مردم جنگ خونینی صورت گرفته بود. گارد شاهنشاهی از کشتار مردم هیچ ابائی نداشت اما جمعیت زیاد مردم غلبه را با نیروهای انقلابی کرد. با تلاش برخی دوستان بختیار و نیز نزدیکان مهندس بازرگان، بنا شد جلسه‌ای با حضور بازرگان، بختیار و قریباغی تشکیل شود. عباس امیرانظام درباره این جلسه می‌گوید: قبل از جلسه، بختیار به من تلفن زد و گفت استعفا خود را در جلسه تسلیم خواهد کرد. اما بختیار در جلسه حاضر نشد و تنها نامه استعفا خود را برای جلسه فرستاد. واحدهای نظامی چند شهر، از جمله لشکر زرهی قزوین، به سوی تهران روانه شدند. مردم، جاده تهران- کرج را به منظور جلوگیری از ورود واحدهای نظامی، مسدود کردند. نبرد شدید مردم با نیروهای گارد در خیابان‌های تهران شدت بیشتری پیدا کرد. در پی این درگیری‌ها، پزشکی قانونی مملو از شهدائی بود که در آن چند روز کشته شده و شناسائی نشده بودند. تسلیحات ارتش، زندان اوین، ساواک



سلطنت‌آباد، مجلسین سنا و شورا، رادیو و تلویزیون، نخست‌وزیری، ژاندارمری و شهربانی، به دست مردم تصرف شد. نصیری، رئیس ساواک، سالار جاف، قاتل مردم کردستان و سپهبد رحیمی، توسط مردم بازداشت شدند. همچنین سپهبد بدره‌ای، فرمانده نیروی زمینی، محمدمین و بیگلری، جانشین فرماندهان گارد به هلاکت رسیدند. محلاتی به نمایندگی از خمینی در رادیوی ملی این را اعلام کرد: «شما صدای انقلاب اسلامی ایران را می‌شنوید!» نیروهای سه‌گانه ارتش با حضور در نزد خمینی، استعفا دادند.

بازرگان طی یک نطق تلویزیونی، ضمن تشکر از آحاد مختلف مردم و خصوصا از اعلام بی‌طرفی ارتش در مسائل سیاسی گفت: تیمسار قره‌باغی در ملاقات حضوری، همکاری خود را با دولت موقت اینجانب اظهار کرده است. از سوی حضرات آیات مرعشی‌نجفی و شیرازی، اعلامیه‌های جداگانه‌ای خطاب به ملت ایران منتشر شد و پیروزی انقلاب اسلامی تبریک گفته شد.

مردم مراکز اداری و دولتی مانند شهربانی، ساواک، استانداری، فرمانداری و... را به تصرف خود درمی‌آورند و کمیته‌های مسلح انقلابی تشکیل می‌دهند. با فرار بختیار از ایران و اعلام بی‌طرفی ارتش در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، حکومتی کار خود را آغاز کرد که آن روز بیشتر مردم تصور نمی‌کردند انقلاب‌شان توسط همین حکومت به رهبری خمینی شدیداً سرکوب و نابود خواهد شد.

اعتصابات به طور کلی ریشه در مسائل سیاسی و اقتصادی دارند، هرچند گاه ممکن است مسائلی خارج از این دست نیز به آن دامن بزند، اما در کل اکثر اعتصابات متأثر از نارضایتی‌های سیاسی و اقتصادی میان بخش‌هایی خاصی از مردم است.

یکی از رویدادهای مهم در تسریع پیروزی انقلاب و سرنگونی حکومت پهلوی، تشدید اعتصابات نهادها و نهادهای مهم سیاسی و اقتصادی بود که بعد از وقایع شهریور ۱۳۵۷ روند رو به رشدی پیدا کرد. این اعتصابات که ابتدا بسیار کم‌اهمیت تلقی یا نادیده انگاشته می‌شدند، به‌تدریج به عامل فلج‌کننده اقتصاد کشور تبدیل شدند و بقای حکومت را با چالش جدی مواجه ساختند. اعتصابات به طور عمده در بخش‌ها و نهادهای مختلف حکومتی که فعالیت آن‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار بود، همچون شرکت نفت، کارکنان برق، کارکنان رادیو و تلویزیون و قشرهای خاص فرهنگی همچون گروه نویسندگان صورت گرفت و به‌تدریج بسیاری از شرکت‌ها و نهادهای مهم کشوری را دربرگرفت. با این مقدمه، در ادامه به بررسی اعتصابات در روزها و ماه‌های منتهی به انقلاب اسلامی و تأثیر آن پرداخته می‌شود.

در مورد اعتراضات شکل‌گرفته در سال ۱۳۵۷ نیز می‌توان این نظر را قاطعانه عنوان نمود. گذشته از نارضایتی‌های سیاسی از حکومت که خود دلایل متعددی داشت، بحران اقتصادی از دیگر عوامل مهم در بروز بحران‌های سیاسی - اقتصادی و شکل‌گیری اعتصابات محسوب می‌شد. این در حالی است که بسیاری تصور می‌کنند به دلیل افزایش قیمت نفت در دهه ۱۳۵۰، وضعیت اقتصادی کشور در سطح مطلوبی قرار داشت و عمده نارضایتی‌ها به مسائل سیاسی بازمی‌گشت، اما برخلاف این تصور، وضعیت اقتصادی کشور در همان برهه زمانی هم با مشکلات و بحران‌های جدی، همچون بیکاری، تورم، رکود و سایر معضلات اقتصادی مواجه بود. چنان‌که به گفته پژوهش‌گران اقتصادی، وضعیت «سال ۱۹۷۹ دیدگاه جالبی به دست نمی‌دهد. بیکاری و افزایش قیمت‌ها به حد بحرانی رسیده و برنامه‌ریزی‌های کشور احتیاج به اعتماد به نفس پیدا کردن دارند و دوباره منظم کردن اولویت‌ها و پایه‌ریزی چهارچوب رشد آینده اقتصادی که البته در شرایط سیاسی کنونی رسیدن به این اهداف مشکل به نظر می‌رسد.» ۴۳

از لحاظ سیاسی نیز گرچه شاه تحت تأثیر تحولاتی چون روی کار آمدن کارتر و تأکید او بر حقوق بشر مجبور به ایجاد فضای باز سیاسی شده بود، اما وقوع برخی از اعتراضات سیاسی همچون اعتراضات دی‌ماه ۱۳۵۶ شهر قم و یا واقعه

۱۷ شهریور ۱۳۵۷ نشان داد که سیاست فضای باز سیاسی، موضوعی اجباری، موقت و فرمالیته بوده و شاه اساساً اعتقادی به آن ندارد. با این حال این تحولات باعث شکل‌گیری تدریجی اعتصابات شد. نکته جالبی که در رابطه با اعتصابات وجود دارد این است که اعتصابات در ابتدا ناچیز و کم‌اهمیت انگاشته می‌شدند. مسعود انصاری، پسر خاله فرح و از جمله افرادی که در دستگاه سلطنتی حضور داشت، با اشاره به این موضوع در خاطرات خود آورده است: «با وجود دگرگونی در فضای سیاسی کشور، مخصوصاً در اواخر ۱۳۵۶ که با تظاهرات قم به صورت محسوس نمایان شد، تا بهار ۱۳۵۷ بیاید و حتی تا دوران شریف امامی و ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، هنوز در دربار کسی اهمیت اتفاقات و تظاهرات و اعتصابات و به صحنه آمدن نیروهای مذهبی و ابراز مخالفت گروه‌های سیاسی را جدی نمی‌گرفت.» (احمدعلی مسعود انصاری، من و خاندان پهلوی، تنظیم و نوشته محمد برقی و حسین سرفراز، تهران، نشر فاخته، جلد دوم، ۱۳۷۱، ص ۶۷) بعد از این تحولات، نیمه دوم سال ۱۳۵۷ تا زمان پیروزی انقلاب، اعتصابات از سوی گروه‌ها و نهادهای مختلف به یکی از مشخصه‌های مهم بحران سیاسی و اقتصادی کشور تبدیل شد.

هر چه فضای سیاسی بسته‌تر و کنترل بر اوضاع تشدید می‌شد، به همان اندازه بر دامنه اعتراضات و اعتصابات افزوده می‌شد. طبق یک نمونه از گزارش‌های موجود از آن روزها، «وقتی تلاش‌هایی برای تجدید استقرار کنترل‌های شدیدتر در نوامبر به عمل آمد، کارکنان تاسیسات رادیو و تلویزیون در امتناع به قبول سانسور اعتصاب کردند. با اینکه اعتصابات در ایران غیرقانونی می‌باشد، ولی تعداد قابل توجهی اعتصابات غیرمجاز رخ داد و در آخرین فصل سال ۱۹۷۸ بیش‌تر کشور به وسیله اعتصابات در تمام بخش‌ها فلج شد.» ۴۴

در آبان‌ماه همان سال، یک اعتصاب مهم‌تر از کارکنان رادیو و تلویزیون رخ داد که تأثیر مهمی بر ارتش و سایر ارکان مهم حکومتی داشت و آن اعتصاب کارکنان شرکت نفت بود. کارکنان شرکت نفت گذشته از مسائل سیاسی، در آستانه تمدید قرارداد خواستار اصلاح شرایط کاری کارگران و افزایش حقوق خود بودند، اما این درخواست هیچ‌گاه عملی نشد و در نهایت باعث شکل‌گیری اعتصابات گسترده از سوی کارگران شرکت نفت شد. «در اثر اعتصاب نفتی، ذخایر ارتش تحلیل رفته بود. تنها سوخت مصرفی ارتش و نیروی هوایی از طریق عربستان سعودی دریافت می‌شد که هم دریافت آن مشکل بود و هم گران تمام می‌شد. ربیعی پیش‌بینی کرده بود و ذخیره ده روز نیروی هوایی را حفظ کرده بود. نیروی زمینی آن‌قدرها خوش‌شانس نبود. گازوئیل و بنزین مورد استفاده اتومبیل‌ها را هم نداشت.» ۴۵

اعتصابات شرکت نفت، ترور برخی از شخصیت‌های نزدیک به حکومت پهلوی از جمله پل‌گریم، مستشار امریکائی را که یکی از نمایندگان کنسرسیوم بود، نیز به همراه داشت. گفته می‌شود «برخی از مؤسسين عرب گروه موحدین که از اهل علم و طلاب علوم دینی هم بودند، در عملیات نظامی ترور پل‌گریم، مدیر امریکائی شرکت نفت، نقش اصلی را داشتند. نامبرده مانع اصلی شکل‌گیری اعتصابات سراسری نفت بود، ولی با ترور او هیمنه امریکا و رژیم وابسته‌اش، در خوزستان شکسته شد و کارکنان شریف نفت دست به اعتصاب عمومی زدند.» ۴۶

در کنار این اعتصابات، گروه‌های فرهنگی نیز به اعتصابات پیوستند و اعتراض خود را از این طریق به نمایش گذاشتند. فرد هالیدی در رابطه با این موضوع و اهمیت آن در کتاب خود آورده است: «در ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ دگرگونی بسیار مهمی پدید آمد، گو این‌که پیش‌بینی در مورد دوام آن غیرممکن است. برای اولین بار یک مخالفت آشکار و مداوم، از طریق اعتراض‌های نویسندگان و سیاست‌مداران که خواستار آزادی بودند با تظاهرات وسیع دانشجویان و اعتصاب غذای طولانی زندانیان سیاسی در مارس ۱۹۷۸، در صحنه مبارزات سیاسی ایران، پدیدار شد.» ۴۷

دامنه اعتراضات هم‌زمان با روزهای منتهی به پیروزی انقلاب به حدی گسترش یافت که از کنترل حکومت خارج شد. در این شرایط شاه مجبور شد دست به اصلاحاتی بزند تا شاید از این طریق بتواند دامنه اعتصابات را مهار نماید.

«دولت به سرعت با تقاضاهای افزایش دستمزد ۲۵ درصدی و حتی ۵۰ درصدی موافقت نمود، اما این اصلاحات هم تغییری در شرایط ایجاد نکرد؛ تورم لجام‌گسیخته در پیش است... دانشجویان از حضور در کلاس‌ها سرباز می‌زنند و یک وزیر جدید هم با دیدن این‌که ابعاد اصلاحات مورد نیاز، کاملاً فراتر از دستگاه اداری اوست، استعفا کرد.»

نتیجه‌بخش نبودن اصلاحات اقتصادی، باعث شد تمام تلاش دستگاه سلطنتی به حمایت از دولت بختیار و کمک به تثبیت اوضاع و پایان دادن به اعتصابات و تظاهرات و بررسی امکان اشغال نظامی اماکن حساس، موسسات دولتی و مراکز حیاتی اقتصادی و بازداشت رهبران و عناصر فعال مخالفین محدود شود. ۴۸

اما واقعیت آن است که هیچ یک از اقدامات صورت‌گرفته نتوانست تاثیری بر روند اعتصابات داشته باشد؛ زیرا دیگر خواست نهائی مردم انجام اصلاحات نبود، بلکه هدف اعتراضات، بدنه حکومت و شخص شاه بود.

در حقیقت اعتصابات، اتمام حجت مردم با شاه و نمایش عزم جدی آنان در برکناری وی و تغییر حکومت بود؛ از این رو اعتصابات تا ۲۱ بهمن‌ماه ادامه یافت و در نهایت با فرمان امام مبنی بر شکستن اعتصابات پایان یافت.

اهمیت اعتصابات سیاسی و اقتصادی از آنجا ناشی می‌شود که به گفته بسیاری از پژوهش‌گران اقتصادی و سیاسی، بحران‌های اقتصادی و عوامل تشدیدکننده آن همچون اعتصابات عمومی، خود می‌توانند به تنهایی عامل انقلابات سیاسی در حکومت‌های دیکتاتوری باشند؛ چرا که به دلیل بسته بودن سیستم سیاسی، اقتصاد تنها عامل جلب رضایت مردم و ثبات حکومت است؛ بنابراین با از بین رفتن آن وقوع انقلابات می‌تواند حتمی و گریزناپذیر باشد؛ بحرانی که در حکومت پهلوی نیز رخ داد و پایان کار آن را رقم زد؛ بدین معنا که با تشدید بحران سیاسی، وضعیت اقتصادی کشور با مشکلات عدیده‌ای همچون بیکاری، تورم، رکود، افزایش مهاجرت از روستاها به شهرها و شکل‌گیری زاغه‌نشینی و سایر بحران‌های اقتصادی مواجه شد و تنها عامل پیوند مردم و حکومت را از هم گسست؛ گسستی که نتیجه آن شکل‌گیری اعتصابات گسترده و فلج‌کننده‌ای بود که باعث تسریع روند سقوط حکومت پهلوی گردید.

انقلاب محصول انباشته شدن مطالبات مردم از حاکمیت است به خصوص حاکمیتی که دیکتاتور و سرکوبگر و زورگو باشد و به خواسته‌ها مردم اهمیتی ندهد.

عدم آزادی و استبداد پیش‌زمینه شکل‌گیری انقلاب هستند و می‌توان به لحاظ نظری به آن پرداخت. به ویژه این‌که جامعه ایران به لحاظ تاریخی حتی دموکراسی بورژوازی را تجربه نکرده بود. تمایزی کلی که میان دولت و جامعه برقرار می‌شود، انقلاب را گرایش‌ها و جنبش‌های مختلف اجتماعی-سیاسی و سازمان‌هایی پیش می‌برند که جایگاه استراتژیکی در جامعه خود دارند. آن‌ها برای به‌دست آوردن قدرت با همدیگر رقابت می‌کنند. به باور من وقوع یک انقلاب موفق نیازمند وجود مجموعه‌ای از شرایط لازم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. به لحاظ سیاسی، لازم است قدرت و اقتدار حاکمیت در نتیجه وقوع برخی تحولات داخلی یا بین‌المللی به صورت جدی تضعیف شود. جنبش‌ها و نهادها و سازمان‌هایی که در پی سرنگونی حاکمیت هستند، از ضعف قدرت سیاسی حکومت سود برده و باعث سرنگونی حکومت می‌شوند. البته در جامعه نیز باید تمایل به تغییر و تحولات انقلابی وجود داشته باشد و در عین حال وجود دو عامل اجتماعی ضروری است: نخست این‌که جنبش‌ها و سازمان‌های مخالف حکومت باید ابزارهای اجتماعی لازم را برای نشر افکار و آرا و شعارها و تبلیغات خود در جامعه و انسجام پیوندهای لازم با اقشار مردم داشته باشند. دوم این‌که مردمی که از شرایط موجود ناراضی هستند به حمایت از جنبش‌های اجتماعی و نیروهای سرنگونی‌طلب بپیوندند. در حالی که فرایند بسیج انقلابی بسیار مهم است. اما در فرهنگ سیاسی ایرانی سنت همکاری سیاسی بسیار ضعیف است و احزاب و سازمان‌های سیاسی به دلیل کشمکش‌ها و رقابت‌های درونی گرایش‌های بسیار فردگرایانه و فرقه‌ای را

درون خود جای داده‌اند. مهم‌تر این‌که جامعه ما از فقدان اصول مشخص تلاش جمعی و دستیابی به هدف مشخص رنج می‌برد.

نهایتاً به نظر هر چند به‌ظاهر شاه قربانی جاه‌طلبی خودش گردید، ولی سرنوشت شاه و ایران همان بود که رقم خورد. جامعه ایران تا روزی که از فردگرایی، فرقه‌گرایی، مردسالاری، سنت و مذهب، خرافات و جهالت و «آخوند» و «اسلام» گذر نکند آب خوش از گلوی اکثریت شهروندان جامه به ویژه مزدبگیران پائین نخواهد رفت. دستگاه مخوف روحانیت تاکنون بیش‌تر از سهم خود از قدرت و حاکمیت و استثمار بهره برده است. در آینده وقتی این جماعت مفتخور و خطرناک و مافیائی توسط مردم آزاده از قدرت به زیر کشیده شود نباید جامعه اجازه دهد که آن‌ها همانند گذشته در جامعه ایران بی‌کار و بی‌عار همانند ویروس‌های مسری و کشنده به بقای خود ادامه دهند. یعنی باید بساط مفتخوری آن‌ها برچیده شود تا آن‌ها هم مانند همه شهروندان در جامعه کار و زندگی کنند.

در نتیجه جامعه ما از پادشاهی گذر کرد و اکنون از جمهوری اسلامی هم گذر خواهد کرد تا این که راه سوم، یعنی راه آزادی، برابری و رفاه را با سازمان‌دهی و اداره شورائی جامعه در پیش گیرد و تجربه کند!

### منابع:

- ۱- ژان لوروریه و احمد فاروقی، ایران برضد شاه، ترجمه مهدی نراقی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۰۳
- ۲- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۳، کتابخانه پهلوی، ص ۲۸۵۵
- ۳- اسدالله علم، گفت‌وگوهای من با شاه، خاطرات محرمانه امیراسدالله علم، ج ۲، طرح نو، تهران ۱۳۷۱، ص ۵۷۰
- ۴- ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، ص ۱۲۵
- ۵- مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، اطلاعات، تهران ۱۳۷۰، ص ۵۱
- ۶- اسدالله علم، پیشین، ص ۶۲۸
- ۷- پهلوی‌ها(خاندان پهلوی به روایت اسناد) ج ۳، به کوشش فرهاد رستمی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۷
- ۸- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۲، ص ۱۹۵۱
- ۹- پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ج ۱ مهران، اطلاعات، تهران ۱۳۶۴، صص ۱۱۱-۱۱۰
- ۱۰- مایکل لدین، ویلیام لوئیس، کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۴
- ۱۱- این فهرست فقط بخشی از نام گذاری‌های دوره پهلوی است که به‌عنوان نمونه از یک دوره پنج ساله ۱۳۵۵-۱۳۵۰ از یکی از اخبار روزنامه‌ها به‌دست آمده است و نگارنده فقط به عنوان نمونه و نه یک استقرای کامل، ارایه داده است.
- ۱۲- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی، ج ۳، ص ۲۰۹۹
- ۱۳- خسرو معتضد، ناکامان کاخ سعدآباد، ج ۱، زرین، تهران ۱۳۷۵، ص ۱۰۸
- ۱۴- این فهرست بر اساس مطالعه یک دوره یک ساله روزنامه استخراج شده است.
- ۱۵- اردشیر زاهدی، رازهای ناگفته(خاطرات اردشیر زاهدی)، با مقدمه و ویرایش محمود طلوعی، نشر علم، تهران ۱۳۸۱، ۱۲۸ و ۱۲۷
- ۱۶- اولیویه واردن، شیر و خورشید، پیشین، ص ۱۸۶

- ۱۷- اسدالله علم، پیشین، ج ۲، ص ۶۰۹
- ۱۸- فریده دیبا، دخترم فرح، ترجمه الهه رئیس فیروز، انتشارات به آفرین، تهران، ص ۳۳۸
- ۱۹- همان، ص ۳۹۲
- ۲۰- تاج الملوک، ایرملو پهلوی، خاطرات ملکه پهلوی، انتشارات به آفرین، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۳۲
- ۲۱- همان، ص ۳۵۲
- ۲۲- همان، ص ۳۵۴
- ۲۳- علی شهبازی، محافظ شاه(خاطرات علی شهبازی)، پیشین، ص ۲۳۴
- ۲۴- اردشیر زاهدی، پیشین، صص ۱۲۴-۱۲۵
- ۲۵- اسدالله علم، پیشین، ص ۱۰۸
- ۲۶- محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ: ترجمه حسین ابوترابیان، مترجم، تهران ۱۳۷۱، ص ۳۹۱
- ۲۷- همان، ص ۶۵۷
- ۲۸- فریده دیبا، ص ۲۷۲
- ۲۹- تاج الملوک، پیشین، ص ۳۸۷
- ۳۰- همان، ص ۳۸۴
- ۳۱- احمد علی انصاری، پس از سقوط، ص ۵۵
- ۳۲- فریده دیبا، پیشین، صص ۱۱۶-۱۱۷
- ۳۳- همان، پیشین، ص ۳۱۱
- ۳۴- اسدالله علم، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۹؛ پرویز راجی، پیشین، ص ۲۱
- ۳۵- تصویر پیوست شماره ۱
- ۳۶- اسدالله علم، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۲
- ۳۷- پرویز راجی، پیشین، ص ۳۵۱
- ۳۸- پهلوی‌ها(خاندان پهلوی) به روایت اسناد، ج ۳، به کوشش فرهاد رستمی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲، تهران، ص ۴۶۵
- ۳۹- اسدالله علم، پیشین، ص ۲۱۴
- ۴۰- تاج الملوک، ملکه‌ی پهلوی، پیشین، ص ۴۵
- ۴۱- مارگارت لاینگ، مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، نشر البرز، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۴۹
- ۴۲- بی‌بی‌سی، واشنگتن، ۱۳ خرداد
- ۴۳- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱، بخش ۴، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۷
- ۴۴- دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۲، ص ۸۳
- ۴۵- رابرت هایزر، خاطرات ژنرال هایزر، ماموریت در تهران، ترجمه علی‌اکبر عبدالرشیدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۵، ص ۳۵
- ۴۶- موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، دبیرخانه دائمی همایش‌ها، ایران و استعمار انگلیس: مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۴

۴۷- فرد هالیدی، ایران، دیکتاتور و توسعه، ترجمه محسن یلفانی و علی طلوع، تهران، علم، ۱۳۵۸، ص ۲۰۳-

۲۰۲

۴۸- مثل برف آب خواهیم شد، مذاکرات شورای فرماندهان ارتش دی و بهمن ۵۷، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات

فرهنگی، ۱۳۶۵، صص ۳۴-۳۵.

منبع: بولتن سایت شورا